

موفق میشوند، زحماتی هم که از فرزند بی تربیت و شریر عاید پدر و مادر میشود بیشتر ناشی از سهلا انگاری در تربیت و لاقیدی است.

ازدواج از لحاظ اجتماعی

و اما زناشویی از نظر اجتماعی - جوانانی که زن نگرفته اند قهراً برای رفع احتیاج طبیعی شهوی قوای جسمی و مادی و معنوی خود را صرف ارتباط نامشروع و معاشرت با زنهای هر جایی کرده بجای تشکیل خانواده و ایجاد و پرورش فرزندان لایق و صالح همه چیز خود را از دست داده به رواج و شیوع فحشاء کمک میکنند. زیانهای اجتماعی این امر بیش از این است که در این چند جمله بتوان تشریح کرد. درست مثل اینست که مرد بزنگری بجای اینکه بند و سایر عواملی که برای زراعت در اختیار دارد و باید صرف کشت مزرعه حاصلخیزی کرده آخر سال خرمنها محصول بردارد و بهمین نسبت با آبادانی کشور کمک کند تمام عوامل مزبور را در مزبله ریخته انواع زیانهای صحی و اخلاقی و اقتصادی برای خود و کسانی از آن برگیرد - اشخاصیکه زن نمیگیرند نه فقط بطور مستقیم به فحشاء کمک کرده اند بلکه بمقتضای همان حاجت و تمایل طبیعی زن و مرد به یکدیگر که در فصل سابق گفته شد بطور غیر مستقیم دختران و زنانی را که بی شوهر میمانند بفحشاء هدایت کرده بطرف فساد اخلاق سوق میدهند.

کمتر کشوری بقدر کشور ایران احتیاج باز دیاد جمعیت بمنظور عمران و آبادی اینهمه بیابانهای وسیع و لم یزرع دارد. همه میدانیم در کشورهاییکه تراکم جمعیت در هر کیلومتر مربع بطور متوسط صد تا صد و پنجاه نفر است (در ایران هشت تا ده نفر است) برای تکثیر نفوس چه اقدامات و تشویقهایی بعمل آورده اند (از قبیل تخفیف مالیات نسبت به

اشخاص معیبل و تقدم ایشان در خدمات و مشاغل دولتی (البته باید از دولت بیدار و مصلح امروز انتظار و امید داشت نسبت به این موضوع مهم حیاتی توجه مخصوصی ابراز دارند زیرا با نبودن هیچ امتیازی برای مردان متأهل و بالا رفتن پایه معیشت جوانان کمتر بزین گرفتن و تشکیل خانواده اقدام مینمایند * *

جای سخن نیست که میل جوانان بزناشویی و احترام ایشان از مجرد از دو نظر بسعادت و قوت کشور و جامعه کمک مؤثر مینماید. یکی از نظر جلوگیری از شیوع فحشاء و زیانهای فوق العاده که با آن ملازمه دارد و دیگری از لحاظ زیاد شدن جمعیت که خود بخود موجب افزایش قوت و شوکت کشور خواهد شد *

نکته که در پایان این فصل متذکر میشویم این است که نتیجه خدمتی که هر کس از این راه بکشور خود تقدیم نماید دیری نخواهد گذشت که مستقیماً عاید شخص او خواهد شد. افراد هر ملتی باید بدانند که ساختمان انسان اجتماعی و بالفطره بکمک هم نیازمندند خواه ناخواه صلاح و فساد هر يك در کیفیت زندگانی دیگری مؤثر است کسان و بستگان شما بطور قطع مورد علاقه شمایند. به نیکبختی و حسن تربیت آنها نهایت دل بستگی را دارید و بنا بر این در حدود توانائی خود از پرورش و تعلیم و تربیت خواهران و برادران خردسال خود فرو گزار نمیکنید فقط نکته که از آن غفلت دارید این است که حسن اخلاق و تربیت و بالنتیجه سعادت عائله و کسان شما در گرو صلاح و تربیت خانواده هائی است که در کوچه و کوی شما زندگی میکنند. کسان شما در همان حمام و دبستان و مسجد و تماشاخانه و بازار و اداره رفت و آمد و کار و معاشرت میکنند که کسان و بستگان همسایه شما. اگر همسایگان شما بی سواد و بی تربیت و فاسد

اخلاق باشند هیچگاه تماس و ارتباطی که قهراً با آنها دارید بعائلة شما اجازه نخواهند داد صالح و لایق بار آیند. اگر قوم و کشور شما ضعیف و فقیر بود هیچوقت شما نخواهید توانست دم از قوت و ثروت بزنید پس باید بشئون اجتماعی کشور و قوم خود علاقمند باشید زیرا ثروت و سعادت و مصلحت شما وابسته صالح و نیکبختی آنها است. زن بگیرید فرزند پیدا کنید تا سهم خود از شیوع فحشاء و زیانهای خانمانسوز آن در جامعه جلوگیری کرده بجمعیت کشور خود افزوده باشید. طهارت اخلاق ملی و افزایش جمعیت کشور بتدریج بر قوت و ثروت قومی که شما عضو آن هستید و از نیکبختی و بدبختی آن سهم دارید خواهد افزود این امر زحمات شما را در کفالت مصارف نگهداری زن و تربیت فرزندان جبران خواهد نمود. پس زناشوئی یکی از نوامیس و سنن تغییر ناپذیر طبیعت بوده و متابعت از آن چه از نظر اجتماعی چه از نظر فردی حیثیت و آبرو خوشبختی و کاه و روائی شما را تأمین خواهد کرد.

فصل پانزدهم

طلاق در قانون اسلام و قوانین اروپائی

اهمیت طلاق و آثار آن از نظر حقوقی و اجتماعی و اخلاقی کمتر از امر ازدواج نیست و از این رو شایسته است بقدر مقدور در خصوص آن بحث کنیم .

دو موضوع مهم در امر طلاق همواره مورد توجه قانون گزاران بوده است یکی آنکه آیا باید طلاق را در مورد تراخی یا اراده و میل یکی از طرفین اجازه داد یا آنرا به موارد پیش بینی شده و معدودی منحصر ساخته طلاق از روی هوسرانی را ممنوع ساخت . موضوع دوم این که آیا اختیار و موقعیت مرد و زن در مقابل طلاق باید برابر و یکسان باشد یا اینکه چون زنان برای همیشه کوچکتر و ضعیف النفس تر از مردانند و ممکن است از این برابری و اختیار سوء استفاده نمایند باید حق استفاده از طلاق اختصاص به مرد داشته باشد ؟ ذیلا موارد اعمال این دو اصل را در شریعت اسلام و قوانین اروپائی مطالعه میکنیم :

طلاق در قوانین اروپائی :

۱ - اختیار زن و شوهر نسبت بطلاق . با مراجعه بمقررات قوانین کشورهای اروپائی معلوم میشود عموماً اختیار و موقعیت زن و مرد را در این امر یکسان دانسته اند اعم از اینکه تراخی یا میل یکی از طرفین برای طلاق کافی بوده یا آنکه منحصراً در موارد خاصی امکان پذیر باشد زن و شوهر در تقاضای طلاق صلاحیت و توانائی واحدی دارند .

۲ - موارد امکان طلاق . در این خصوص میتوان فرض کرد میل

مرد یا میل یکی از طرفین کافی باشد یا آنکه حتماً بایستی بهما یکدیگر تراضی نمایند یا آنکه جز در موارد خاصی که در قانون پیش بینی شده است طلاق ولو بتراضی هم امکان پذیر نباشد.

الف - طلاق در قانون مدنی فرانسه

طلاق از انقلاب کبیر فرانسه ببعده (۱۷۸۹) در قانون فرانسه و بعداً در بیشتر قوانین ملل غربی پذیرفته شده زیرا در شریعت مسیح (ع) عقد ازدواج بعنوان عقد غیر قابل انحلالی تلقی میشد و طلاق مطلقاً وجود نداشت. پس از چندی باین نکته برخوردند که دوام بعضی از ناشوئی ها غیر قابل تحمل است و باید برای تفریق بین زن و شوهری که بهیچ روی نمیتوانند باهم بسازند چاره اندیشید بالاخره راهی پیدا کردند باسم جدائی جسمی ۱. بدینوسیله زن و شوهری که نمیتوانستند باهم بسازند ممکن بود موقتاً از هم جدا شوند و در خانه های جداگانه زندگی کنند ولی تمام روابط حقوق و تکالیف زناشوئی از قبیل وفاداری و غیره بجای خود باقی میماند فقط وظیفه انفاق از طرف شوهر و تکلیف مطاوعت و متابعت از طرف زن اسقاط میگردد ولی نه آن مرد میتواند زن بگیرد نه این زن میتواند شوهر کند و ارتباط نامشروع آنها هم قابل تعقیب بود. مدت این جدائی بیش از سه سال نمیتوانست طول بکشد بعد از سه سال ناچار بایستی باهم زندگی کنند (ولی فعلاً این تفریق جسمی فقط در رومانی و سوئد موقت است بعکس در فرانسه - پرتغال - ایتالیا - سوئیس - آلمان - هلند - بلژیک و لوکزامبورگ ممکن است موقت باشد یا دائم. در آلمان یک قسم تفریق خاصی است شبیه بطلاق با این تفاوت که رضایت در همسر لازم است: مدت هم ندارد و وقتی امکان دارد که

یکی از موجبات طلاق موجود باشد، اصولاً در تمام کشورهایی که طلاق هست پس از سه سال تفریق میتوان طرف تفریق میکنند را وادار به آشتی یا طلاق کرد یعنی تفریق موقت ممکن است از موجبات طلاق باشد) این وضع ناگوار تا ظهور انقلاب کبیر ادامه داشت در سال ۱۷۸۹ انقلابیون فرانسه بحکم عکس العمل طبیعی حکومتهای روحانی و استبدادی بورژوازیها طلاقرا علی رغم مرتجعین اجازه داده و حتی در همه موارد جائز شمردند و شرطی جز میل و اراده یکی از دو طرف لازم ندانستند بنا بر این هر یک از زن و شوهری که بهر علت یکدیگر را نمیخواستند میتوانند طلاق بدهند.

چند سال بعد این تندروی تاحدی تعدیل و موقوف تدوین قانون مدنی مواد ۲۷۵ بعد طلاق را در مورد تراضی طرفین قبول کرد. منطبق مقتضین مزبور این بود که عقد ازدواج عقدی است که مانند سایر عقود وقوع آن فقط محتاج رضای طرفین متعاقدین است و بنا بر این با چنین تراضی برهم زدن آن نیز ممکن است تشریفات خاصی هم لازم ندارد. این وضعیت تا سال ۱۸۱۶ طول کشید. در سال مزبور بورژوازیها مراجعت کردند. عکس العمل زیاده روی و افراط کاری آزادیخواهان شروع شد مواد فوق الذکر نسخ گردید حکومت لوئی ۱۸ بکلی طلاقرا ممنوع و اوضاع را بصورت قبل از انقلاب برگرداند. این ممنوعیت تقریباً تا اواخر قرن ۱۹ ادامه داشت. در زمان سلطنت شارل دهم و لوئی فیلیپ و ریاست جمهوری ناپلئون سوم و امپراطوری او و حکومت موقتی و تأسیس جمهوریت قطعی و فعلی فرانسه (۱۸۷۵) چندین بار اقداماتی برای جواز طلاق بعمل آمد لکن هیچ یک بجایی نرسید تا قانون ۲۷ ژوئیه ۱۸۸۴ که بنام پیشنهاد کننده آن نکه ۱ نامیده شد طلاق را بطور قطع در

فرانسه اجازه داد لیکن موارد امکان آن را به سه مورد ذیل محدود ساخت :

۱- در مورد زنا یکی از طرفین طرف دیگر میتواند بدادگاه مراجعه کرده پس از اثبات طرف گناهکار را طلاق دهد. تا دو سال بعد از وضع قانون فوق الذکر یعنی تا سال ۱۸۸۶ زناي مرد وزن این تفاوت را داشت که زناي زن همیشه و هر جا بمرد حق طلاق میداد لیکن زناي مرد وقتی بزناي زن این حق را میداد که در خانه زناشویی (محل سکناي دوهمسر) واقع شده باشد. در سال ۱۸۸۶ این امتیاز برداشته شد لیکن امتیاز دیگری هنوز وجود دارد و آن اینست که زناي زن همیشه بمرد حق تعقیب جزائی میدهد ولی حق تعقیب برای زن وقتی است که مرد در خانه زناشویی مرتکب فحشاء شده باشد.

۲- بر طبق ماده ۲۳۲ هر گاه یکی از طرفین بمجازات جنائی تریبی یا تریلی محکوم گردید طرف دیگر میتواند از دادگاه تقاضای طلاق نماید.

۳- بموجب ماده ۲۳۱ فحاشی و ناسازگاری شدید یکی از زوجین بدیگری پس از اثبات در دادگاه حق طلاق بمطرف دیگر میدهد. غیر از این سه مورد تفریق جسمی هم بطوریکه در بالا گفته شد از موجبات طلاق شمرده میشود.

تشریفات اجرای طلاق- همسری که تقاضای طلاق دارد باید بانفاق همسر دیگر شخصاً نزد رئیس دادگاه حاضر شده موضوع را باطالع او برساند. رئیس دادگاه اهمیت امر را بانها گوشزد کرده پسازگاری باهم نصیحتشان میکنند اگر پذیرفته نشد اجازه نامه برای تقدیم تقاضای طلاق به همسر تقاضاکننده میدهد پس از تقاضای کتبی باز طرفین برای ساعت

همین دعوت میشوند که شاید دادگاه بتواند آنها را آشتی دهد اگر سازش حاصل نشد دادگاه رسیدگی کرده در صورت اثبات مدعا حکم بطلاق میدهد. این حکم فقط قابل استیناف است حکم طلاق در شناسنامه زوجین باید قید شود.

آثار طلاق - بمحض اینکه طلاق در شناسنامه قید شد عقد زوجیت منحل میشود و هر یک از دو طرف آزادانه میتوانند ازدواج کنند لکن بر طبق ماده ۳۰۱ زن باید تا نه ماه عده نگهدارد. همین ماده مقرر میکند که دادگاه باید با در نظر گرفتن وضع زندگی و عادات طرفین و توانایی مادی آنها مبلغی را تعیین کند که تقاضاکننده طلاق به همسر طلاق داده شده خود بنام کسب خرج بپردازد اگر زوجین کودک صغیری داشته باشند بایستی بتقاضاکننده طلاق سپرده شود. بر طبق ماده ۲۹۹ همسر طلاق داده شده نمیتواند از اموال و حقوقی که همسر دیگر بنام هبه و بخشش چه در حین عروسی و چه در ایام زناشویی برای او مقرر داشته استفاده نماید. بر طبق قانون ۶ فوریه ۱۷۹۳ بعد از طلاق زن باید نام خانوادگی اختصاصی خود را استعمال نماید. بالاخره مهمترین اثر طلاق بطوریکه در فصل ازدواج دیدیم اینست که زن شخصیت حقوقی کامل خود را که بوسیله زناشویی فاقد شده بود دوباره بدست میآورد.

ب - طلاق در قانون سایر کشور های اروپائی

پس از انقلاب کبیر فرانسه بتدریج طلاق در سایر کشورهای اروپا هم پذیرفته شد و جز ایتالیا و پرتغال امروز طلاق در کلیه کشورهای مسیحی مذهب جائز است. در ایندو کشور فقط تفریق جسمی هست باضافه در ایتالیا برای بیگانگانی که قانون مایشان طلاقرا اجازه میدهد مجاز است یعنی با اخلاق حسنه و احساسات عمومی منافعی نیست، بعکس در

بر تقال که نه فقط طلاق ممنوع است بلکه آن را با نظم عمومی و اخلاقی
حسنه ملی هم منافی میدانند ۱

کشورهائی که طلاق را در موارد مخصوصی قبول کرده عبارتند از:
سوئد - نروژ - دانمارک - بلژیک - اسپانیا - انگلیس - فرانسه
(کدسیویل ماده ۲۲۹) لوکزامبورگ (ماده ۲۹۹) - هلند (ماده ۲۵۴)
سوئیس (ماده ۴۳ قانون سال ۱۸۲۴ که ماده ۱۳۷ کد جدید مصوب
۱۹۰۷ که اول ژانویه ۱۹۱۲ قابل اجرا شده جانشین آن گردیده است)
آلمان (ماده ۱۵۶۴ کدسیویل) در روسیه تزاری و اتریش سابق طلاق
فقط برای بعضی از طبقات ملت جائز بوده است.

در بعضی از کشورها زنی را که مرتکب فحشاء یا سوء قصد نسبت
به زندگی شوهرش گردیده پس از طلاق از حق تجدید ازدواج محروم
میکنند. علل طلاق در فرانسه و بلژیک و لوکزامبورگ تقریباً یکی است
با این تفاوت که محکومیت جزائی جنائی در فرانسه باید تریستی و
تزدیلی ۲ باشد ولی در دو کشور دیگر مطلق محکومیت جنائی کافی
است. راجع بزنا در بلژیک و لوکزامبورگ زناى مرد وقتی حق طلاق به زن
میدهد که فاحشه را در خانه زناشویی نگاهداری کند لکن در فرانسه
بکمترتبه وجود رابطه در خانه زناشویی کافی است. در بر تقال و ایتالی
زناى مرد همیشه موجب تفریق جسمی هم نمیشود جز اینکه زن بیگانه
زاد در خانه خود یا جای دیگر علناً نگاهداری و زن یا خانه خود را ترک کند در
این دو کشور در مقابل نبودن طلاق علل بطلان و فسخ عقد نکاح و
موجبات تفریق جسمی را زیاد کرده اند مثلاً در ایتالی اثرک اختیاری و تهدید

۱ - برای مزید توضیح در این خصوص به فصل سیزدهم مراجعه شود

۲ - برای مزید توضیح در این خصوص به فصل سیزدهم مراجعه شود

۳ - *Condamnation infante et afflictive*

زن و عدم توقف مرد در يك شهر بدون دليل هرجه هريك موجب تفریق است . در برتقال تعقيب جزائی زن بنام فحشاء در صورتیكه زن تبرئه شود باو حق تقاضای تفریق میدهد .

در سوئیس باضافه موارد خاصی كه پیش نینی شده وقتی هر دو طرف خواهان طلاق باشند و بداد گاه هم ثابت شود كه این زناشویی متناسب و قابل بقاء نیست و همچنین اگر فقط یکی از دو طرف طلاق بخواهد و داد گاه تعیین كند كه عملاً رابطه زناشویی و صمیمیت وجود ندارد حكم بطلاق میدهد . در سوئد پادشاه حق دارد در غیر موارد قانونی حكم بطلاق بدهد . تبذیر مستی و فحاشی هريك از زن و شوهر بهم و كینه و بغض دو طرف بیکدیگر پس از اثبات از مواردی است كه پادشاه حق مداخله و حكم بطلاق میدهد .

جنون زوجین در نظر آلمانی و فرانسوی

در سوئیس و آلمان و سوئد اختلال دماغی غیر قابل علاج هريك از زن و شوهر ب دیگری حق طلاق میدهد (۱) (در سوئد فقط بشرطی كه موجود یا مبقی این اختلال ، اخلاق و رفتار یا اقدامات طرف دیگر نبوده باشد .

بعكس در فرانسه و بلژيك در فرانسه نه فقط اختلال دماغی حق تقاضای طلاق ب طرف دیگر نمیدهد بلکه همسر سالم مكلف است از همسر مریض خود پرستاری كند .

منطقه مقننین سه کشور اولی این است كه زناشویی غیر قابل دوام را باید فصل كرد زیرا در این صورت عملاً زناشویی باقی نخواهد ماند و برای مدتی كه مرد یا زن سالم را باین ترتیب دچار چنین تعدی كردند از تولید مثل و افزایش جمعیت کشور جلوگیری كرده و جزیره پرومندی را

۱ - در شریعت اسلام هم جنون هر يك از زوجین ب طرف دیگر حق فسخ میدهد

معطل گذاشته اند باضافه از تولید نسل دیوانگان و اشخاص مختل الشعور باید ممانعت کرد بعکس فلسفه قانون دو کشور اخیر اینست که طلاقرا وقتی باید اجازه داد که یکی از دو طرف مرتکب تقصیری شده باشد که حیثیت و آبروی طرف دیگری را لگه دار سازد در مورد اختلال دماغ گناهی برای همسر مریض نمیتوان فرض کرد باضافه اخلاق و انسانیت و صمیمیت زناشوئی مانع اینست که کسی همسر مریض خود را بدون پرستار رها کند. یکی از علمای حقوق فرانسه در این باب میگوید: قانونگذاران سوئد و آلمان و سوئیس درس و سرمشق بدی راجع بفداکاری به ملت خود داده اند زیرا حس خود خواهی و راحت طلبی و بی اعتنائی با احساسات و عواطف رقیقه انسانی را بجامعه تزریق و تلقین کرده اند. ولی حقیقت امر غیر از این است زیرا منظور این بوده که بچنین زناشوئی بی نتیجه و ناگواری خاتمه و از تولید نسل دیوانگان نیز جلوگیری کرده باشند و باضامه بکنفر مرد یا زن سالمی را که میتواند بعداً پدر یا مادر چندین فرزند شود. بیجهت معطل و عقیم نگذاشته باشند. برای جبران نقیصه اخلاقی هم ماده ۱۵۸۳ قانون مدنی آلمان و ماده ۱۵۲ قانون مدنی سوئیس و فرمان سلطنتی سال ۱۸۱۰ سوئد طرف طلاق گیرنده را الزام میکنند به نسبت ممکن تمام یا بیک قسمت مخارج طرف مختل الشعور خود را امدادی که اختلال باقی است بپردازد.

در قانون هر سه کشور این اصل کلی وجود دارد که هر گاه طلاق دهنده بی گناه بود و طلاق گیرنده مقصر و لو اینکه خواهان طلاق هم نباشد و قانون و دادگاه طلاقرا باو الزام و تحمیل کرده باشند موظف است مادام الحیوة بیک نسبتی بطرف بیگناه و مظلوم خود کمک خرج بدهد. در این مورد هم شخص مریض و مجنون را که طرف سالم رها میکند بمنزله

طلاق دهنده بیگناه و طرف سالم را مانند طلاق گیرنده که گناهش ثابت شده و موجب طلاق گردیده است تلقی مینمایند و بنا بر این او را ملزم به انفاق نسبت بهمسر مریض خود میکند .

باملاحظه چند سطری که راجع بقوانین کشورهای مختلفه اروپا در خصوص موارد امکان طلاق گفته شد میتوان چنین نتیجه گرفت که قوانین ملل متمدن عموماً زناشویی رایك وصلت آزادی که انعقاد یا فصل و انحلال آن بنا بهوس یکی از دو طرف امکان پذیر باشد ندانسته اند بلکه برای امتیاز ازدواج قانونی از وصلت های نامشروع تشریفات و قیودی برای آن قائل شده اند از جمله در قانون فرانسه بطوریکه در فصل ازدواج دیدیم بین ۱۸ و ۲۱ سال که سن قانونی برای کبیر شدن پسر و دختر است امکان ازدواج را با اجازه ولی و بعداً تا سن ۲۵ سالگی باز بشور و صواب دید او موکول کرده اند و نیز برای رسمیت یافتن باید عروس و داماد به اداره شهرداری رفته باحضور عدّه بازدواج خود علناً اعتراف کنند و پیش از وقوع ازدواج باید موضوع را آگهی داده برای اطلاع عامه مردم آگهی مزبور را درمدخل شهرداری الصاق کنند تا در ظرف ده روز اگر کسان زن و شوهر یا اشخاص ذینفع دیگری اعتراض و مانع قانونی سراغ دارند اطلاع دهند . همچنین در طلاق تراضی دو طرف برای تفریق کافی نیست بلکه فقط در موارد پیش بینی شده میتوان طلاق داد .

منظور مقنن این بوده که ازدواج که عامل اتحاد زن و مرد و مبنای پیدایش خانواده ها و بقای آنها و تکثیر نفوس است تحت تأثیر جوانی و نادانی و بوالهوسی زن یا مرد منحل نگردد بلکه باید يك گناهی برای یکی از دو همسر قائل شد که بحیثیت و شرف دیگری لطمه وارد نسازد يك دسته از قوانین و قانون گزاران با قبول اصل فوق الذکر بیشتر

متوجه این نکته شده اند که ازدواج غیرقابل دوام را باید هر چه زودتر منحل و دو طرف را از تحمل این عذاب معاف داشت. قوانین طبقه اول بیشتر تحت تأثیر افکار دینی قرار گرفته و حتی الامکان خواسته اند اصل مذهبی غیرقابل انحلال بودن عقد نکاح را رعایت کرده باشند. دسته دوم بالنسبه خود را از این قید آزاد کرده با احتیاجات حقوقی روز افزون مردم بیشتر برخورد کرده اند بعبارة اخیری میتوان گفت دسته اول منفعت کلی و مبهم اجتماع را که عبارت از استحکام عقد زناشویی و صعب الانحلال بودن آن است در نظر گرفته و طبقه دوم زیاده تر آسایش و رفاه افراد را که اینجا عبارت از امکان جدایی در زناشوییهای نامتناسب است منظور داشته اند ولی در هر حال در هر دو دسته از قوانین بطوریکه قبلاً گفته شد اختیار و قدرت زن و مرد در استفاده از جواز طلاق تقریباً برابر و یکسان بوده و در نتیجه رشد اجتماعی زنان برای مرد مزیتی در این خصوص قائل نشده اند.

طلاق در قانون اسلام

شریعت اسلام نیز امر زناشویی و انحلال آنرا با نهایت درجه اهمیت تلقی کرده و چون ازدواج عامل مؤثر سازمان اجتماعی امت است آنرا در ردیف عقود تشریفاتی قرار داده در عقد نکاح و همچنین در طلاق مقررات خاصی وضع نموده است در عین اینکه برای وفور نکاح و رواج آن هر گونه تسهیل ممکنی را در امکان وقوع عقد فراهم ساخته مع الوصف از لحاظ تشریفات در حین اجرای عقد حضور دو نفر شاهد را دستور داده است (بنا بر عقیده خاصه حضور شهود مستحب است لکن عامه آنرا واجب میدانند) عیوبی را که در زن و مرد موجب حق فسخ برای همسر دیگر میشود یکایک تصریح نموده در طلاق برای امکان وقوع آن شرایطی

قابل شده که در نتیجه انجام آنرا دچار اشکال فراوان کرده است. بطور اجمال میتوان گفت که چون شریعت اسلام جنبه اجتماعی زنشومبی و استحکام مبانی تشکیلات جامعه را بیش از هر چیز در نظر گرفته اولاً بر خلاف سایر عقود اقاله و تفاسخ را در بر هم زدن آن اجازه نداده ثانیاً چون بطور کلی مردان را از لحاظ ساختمان دماغی و بدنی و اخلاقی نسبت بزنان قویتر و فعال تر و متین تر میدانند بمنظور احترام از اینکه بنیان خانواده ها بواسیله عواطف سریع التاثر و احساسات دور از منطق زنان از هم پاشیده شود معمولاً اختیار طلاق را بدست مرد سپرده. الرجال قوامون علی النساء، ثالثاً برای جلوگیری از شیوع و وقوع طلاق مقرراتی وضع و مواضعی ایجاد نموده که بیش از حد تصور از وقوع طلاقهایی که موجب عقلایی و منطقی ندارند ممانعت نموده و رابعاً برای جبران مطلق العنانی مرد در امر طلاق اثباتاً یا نفیاً (چه در مواردی که ممکن است زن بیگناهی طلاق داده شود و چه در مواقعی که مردی برخلاف انصاف با زن رفتار کرده و برخلاف میل زن او را در حباله زوجیت خود نگاهداشته طلاق نمیدهد) بزن حقوق و اختیاراتی داده است که بتفصیل خواهیم دید.

عناصر طلاق

در کتب فقهیه از دو نظر در طلاق بحث شده یکی عناصر طلاق و دیگری اقسام آن.

۱ - ارکان تشکیل دهنده طلاق چهار چیز است :

الف - طلاق دهنده .

ب - طلاق گیرنده .

ج - صیغه طلاق .

د - شاهد گرفتن .

الف) طلاق دهنده باید دارای عقل و بلوغ و نیت و اختیار باشد .
 اگر فاقد یکی از این اوصاف بود طلاق او صحیح نیست بنا بر این طلاق
 دیوانه دائمی و دیوانه ادواری یا موقتی در موقع ابتلاء بمرض و طلاق
 كودك و طلاق کسی که در خواب است و طلاق کسی که از روی اکراه و
 اضطرار طلاق داده منشأ اثر نخواهد بود . تحقق اکراه به این است که
 شخصی کسی را بترساند که در صورت انجام دادن یا ندادن کاری ضرری
 یاو یا بخویشان نزدیکش که بمنزله خود او هستند وارد خواهد ساخت
 مشروط باینکه وعده دهنده عادتاً قادر به عملی کردن وعده خود بوده
 و امکان اجرای آن محقق یا لا اقل مضمون باشد .

ب) در طلاق گیرنده نیز چهار شرط باید رعایت شود :

۱ - زوجیت دائمی بنا بر این طلاق دادن متعه یا مملوك لغو است
 در این مورد بخشیدن مدت یا آزاد کردن جایگیر طلاق نخواهد شد .

۲ - خالی بودن از حیض و نفاس ۱

۳ - طلاق باید در طهری واقع شود که در آن طهر بین زن و شوهر
 هم بستری اتفاق نیافتاده باشد .

۴ - تعیین شخص مطلقه نیز لازم است بنا بر این اگر کسی دوزن
 داشته باشد و یکی از این دو را بدون تعیین شخص طلاق بدهد صحیح
 نیست زیرا در موقع نکاح یکی از این دو بنحو اجمال مورد نکاح نبوده
 تا بدین ترتیب طلاق داده شود .

ج) صیغه طلاق باید صریح و قاطع باشد بطوریکه هیچالی برای شك
 باقی نماند و بطور صراحت از نیت طلاق دهنده حکایت کند مثلاً اخبار

۱ - این شرط در موردی که زوجه غیر مدخوئه یا حاصل باشد معتبر نیست
 همچنین اگر شوهر غائب بوده و غیرت ابوقدری طول کشیده که مسلماً زن او از طهر
 عوائقه بظهر دیگری منتقل شده است دیگر شرط خلو از حیض ازومی ندارد .

از آن کافی نیست باید بطریق انشاء گفته شود .

د) شاهد گرفتن - چون طلاق در نظر اسلام امر نا پسندیده و مستهجنی است چنانچه پیغمبر فرموده : « در اسلام امر مباحی زشت تر از طلاق نیست » و « من بیش از هر چیز از طلاق نفرت دارم » طبعاً بایستی وقوع آنرا بشرایط مشکل و تشریفات خاصی معلق کرده باشند تا قهر از کثرت وقوع بکاهد اینست که بعقیده فقهای شیعه حضور دو نفر شاهد عادل برای شنیدن صیغه طلاق لازم است حتی بعضی از فقها عدالت را اینجا برخلاف عدالت در نماز جماعت عدالت واقعی دانسته و صلاح ظاهر را کافی نشمرده اند بعکس فقهای عامه حضور عدلین را در طلاق شرط نمیدانند بلکه چنانچه گفته شد در نکاح لازم می شمارند .

اقسام طلاق

۲ - از نظر نوع سه قسم طلاق در شریعت اسلام پیش بینی شده
طلاق بائن - طلاق رجعی - طلاق عده :

الف) طلاق بائن آن است که شوهر را حق رجوع بزن نیست .
افراد این قسم طلاق عبارتست از طلاق زوجه غیر مدخوله - زوجه یا نسه زوجه غیر بالغه . طلاق مختلعه و مباراة - در صورتیکه زن رجوع در بذل نکرده باشد و گرنه در صورت رجوع زن در آنچه بذل کرده شوهر هم در مدت عده حق رجوع خواهد داشت و بالاخره طلاق زنی که سه دفعه طلاق داده شده و در دفعه درین رجوع شده است در اینصورت طلاق سوم طلاق بائن خواهد بود .

ب) طلاق رجعی طلاقیه است که در غیر موارد فوق جاری شود .
در این گونه طلاق شوهر حق دارد در مدت عده رجوع نماید و اعم از اینکه از حق این استفاده کرده یا نکرده باشد آنرا رجعی مینامند .

ج) طلاق عده در موقعی است که زن را بطلاق رجعی طلاق داده و در مدت عده رجوع کرده و پس از هم بستری دوباره او را طلاق داده باشند. در این مورد باز ممکن است برای دفعه دوم شوهر در مدت عده رجوع کند لکن اگر باز برای سومین بار او را طلاق داد (چه با او همبستر شده چه نشده باشد) دیگر حق رجوع یا تزویج با عقد جدید ندارد مگر آنکه زن قبلاً شوهر دیگری که محلل نامیده میشود اختیار نموده پس از طلاق گرفتن از او مجدداً بشوهر اولی تزویج شود و در صورتیکه این عمل سه مرتبه تکرار شد (یعنی نه طلاق و شش رجوع) در طلاق نهمین چنین زنی بر این شوهر حرام همیشگی است. همچنین در صورتیکه زنی را طلاق داد و پس از انقضاء عده بعقد تازه او را تزویج کرد و باز طلاق داد و بعد از گذشتن عده او را عقد ~~ص~~ کرد و مرتبه سوم طلاق داد دیگر عقد جدید آن زن بدون مداخله محلل صحیح نیست.

محلل باید بالغ بوده و با زن هم بستر شده باشد. هم بستری البته باید مسبوق به عقد زناشوئی بوده و ازدواج مزبور هم به عقد دائم وقوع یافته باشد.

عده - عده منتهی است که زن مطلقه باید در خلال آن از دوباره شوهر کردن خودداری نماید. ظاهراً منظور حفظ رحم زن از اختلاط انساب میباشد بهمین مناسبت مطلقه غیر مدخوله عده ندارد همچنین اگر تفریق بصورت فسخ عقد واقع شده باشد هم غیر مدخوله محتاج نگاهداری عده نیست. عده انقضاء سه طهر است حتی اگر لحظه قبل از وقوع «عادت زنانه» طلاق واقع شود آن لحظه يك طهر محسوب است (در صورت اختلاف گفته زن حجت است). در زنانی که با وجود اقتضای سن بجهت

مزاجی «عادت زنانه» ندارند انقضای سه ماه کافی است. در خصوص زنان غیر مدخوله و بانسه رأی فقها مختلف است بیشتر بر این عقیده اند که چون مأخذ و مالاک وضع عده جلوگیری از اختلاط انساب است برای این زنان نگاهداری عده لازم نیست. در صورتیکه زن معالقه پس از انقضاء عده به آبستنی خود گمان برد یعنی نشانه های ضعیفی از آن پیدا شده باشد میتواند شوهر کند و اگر پس از شوهر کردن چنین گمانی ظاهر شد باز ازدواج باطل نمیشود ولی اگر هنوز عده منقضی نشده نباید شوهر کند و در هر صورت اگر شوهر کرد و آبستنی او محقق شد نکاح باطل خواهد بود زیرا مسلماً در ایام عده آبستن بوده و عده زن آبستن جز با وضع حمل منقضی نمیشود. عده وفات چهار ماه و ده روز از تاریخ فوت شوهر است لکن اگر زن آبستن باشد باید دورترین موعد را رعایت کند بنا بر این اگر با گذشتن یکصد و سی روز هنوز وضع حمل نکرده باشد بایستی تا ولادت طفل از شوهر کردن خودداری نماید.

در طلاق رجعی مرد باید زنی را در مدت عده در خانه خود نگاهداری نماید زن هم باید جز برای امر ضروری بدون موافقت شوهر از خانه خارج نشود مخارج لازم زن در مدت عده از حیث خوراک و پوشاک و مسکن بر عهده شوهر است. در طلاق بائن زن مختار است که هر جا میخواهد برود مرد هم از لحاظ مخارج تعهدی ندارد مگر زن آبستن که در طلاق بائن هم مایحتاج زندگی او بر عهده مرد است. در عده وفات برای زن حق نفقه از مائتک شوهر نیست در صورت آبستنی بعضی بر آنند که از سهم الارث چنین مخارج لازمه زن داده میشود.

طلاق خلع و مبارات - این دو قسم طلاق از اقسام طلاق بائن شمرده میشوند. خصوصیتی که دارند اینست که زن در مقابل گرفتن طلاق بدون حق رجوع مالی از خود بشوهر میبخشد و مادامی که (در ایام عده)

رجوع از بخشش خود نکرده باشد شوهر حق رجوع ندارد. طلاق خلع در صورتی فرض میشود که زن از داشتن چنین شوهری ناراضی و از او متنفر باشد مالی را هم که بذل میکند ممکن است از میزان مهریه اش تجاوز کند. در طلاق مبارات فرض اینست که زن و شوهر متقابلاً.

یکدیگر ناراضی بوده و بخشش زن هم بیش از میزان مهریه نیست.

در مورد ناسازگاری طرفین باید انجمنی از خویشان ایشان و در صورت عدم امکان از آشنایان تشکیل یابد تا پس از رسیدگی به موارد اختلاف حتی الامکان بین آنها را سازش دهند لیکن این انجمن بدون اذن شوهر حق طلاق دادن ندارد همچنین بدون اجازه زن اختیار بذل مالی از طرف زن در مقابل خلع نخواهد داشت.

تفریق موقت یا ایلاء

بی مناسبت نیست که در بابان احکام طلاق از تفریق موقتی هم که بین زن و شوهر در شریعت اسلام پیش بینی شده و ممکن است مقدمه طلاق محسوب گردد نام برده شود. تفریق مزبور ایلاء نامیده میشود ایلاء عبارتست از سوگند یاد کردن مرد بر اینکه مطلقاً یا در مدتی بیش از چهار ماه از زن خود دوری جوید. این عادت در عرب جاهلیت سابقه داشته اسلام بدون آنکه آنرا فسخ کند مقررات و حدود خاصی برای آن وضع نموده است پس از گذشتن چهار ماه شوهر باید یا طلاق گوید یا آشتی کند در صورت آشتی کفاره که برای سوگند یاد کردن مقررات است باید بدهد اعم از اینکه ضمن مدت با زن خود همبستر شده یا نشده باشد ایلاء با تفریق جسمی که در قوانین کشورهای اروپائی دیدیم بیشباهت نیست فقط از لحاظ مدت ایلاء کوتاه تر است.

ایرادات مسیحیان بطلاق

اشکالاتی که بر امر طلاق در شریعت اسلام تصور کرده اند وارد

است بیش از سه موضوع نیست :

اولاً علمای سابق مسیحی تصور میکردند طلاق امر مکروه و ناپسندی است و چنانکه در شریعت مسیح وجود ندارد بایستی در سایر قوانین هم اجازه داده نشود و چون اسلام آنرا تجویز کرده بنابراین قابل انتقاد است .

ثانیاً از لحاظ اینکه موارد خاصی برای امکان طلاق پیش بینی نشده و ارادهٔ مرد تنها در آن دخیل است در نتیجه طلاق وفور یافته و بنیان خانواده ها هر روز در معرض هدم و انحلال است .

ثالثاً چون اختیار طلاق فقط بمرء داده اند بسا اتفاق میافتد که زن مورد جور و ستم واقع شده نفیاً یا اثباتاً مظلوم و در مانده میشود چه بسا زنانی که استحقاق و میل بطلاق دارند و شوهر آنها را رها نمیکند یا بالعکس طالب طلاق نیستند و شوهر روی هوسرانی و حق نساگزاری آنها را بدون اینکه گناهی مرتکب شده باشند طلاق میگویند . یکایک این سه موضوع ذیلاً تشریح و حتی الامکان سعی میکنم حقیقت و جریان واقعی امر توضیح داده شود :

۱ - جواز طلاق

ولتر نویسنده و دانشمند معروف فرانسوی میگوید : زواج و طلاق باهم زائیده شده اند فقط زواج چند هفته بزرگتر است یعنی مرد در هفتهٔ دوم با عیالش مناقشه و هفته سوم زرد و خورد میکند در هفته چهارم او را طلاق میگوید . این تعبیر کنایه از لزوم طبیعی وجود طلاق در میانه قوانین اجتماعی است خیلی جای تعجب است که چون الملاق در مذهب مسیح وجود نداشته بشریعت اسلام ایراد شود که چگونه طلاق را تجویز کرده است . اگر طلاق در دیانت مسیح پیش بینی نشده عجب نیست زیرا

زناشوئی هم که از تمایلات اولیه بشری و سنن لازم الاجراء آفرینش است در آئین عیسوی ترویج و توصیه نشده بلکه مجرد را بر تاهل ترجیح داده اند. آئین مسیح بهیچ روی آئین اجتماعی و قادر بر رفع حوائج مدنی و سیاسی اقوام نیست بلکه طریقتی است عرفانی حتی آنرا اصول اخلاقی بمعنای اخلاق اجتماعی هم نمیتوان نامید بلی فقط از نظر اخلاق فردی و هدایت اشخاص بطور انفراد قابل توجه است در صورتیکه شریعت اسلام دینی است اجتماعی و ۱۴ قرن توانسته است صدها ملیون مسلمانرا از نظر اجتماعی و سیاسی و اخلاقی هدایت و راهبری کند. در شرایع قبل از مسیح از قبیل قانون هامورابی و عبرانی طلاق تجویز شده قوانین مابین مسیحی مذهب هم بطوریکه دیده شد از لحاظ احتیاج و ضرورت برخلاف رأی کنیسه یکی بعد از دیگری طلاق را قبول کرده اند. شریعت اسلام که از همه روی با قوانین اجتماع و سنن آفرینش مناسب و همراه است باید طلاق را که در موارد خاصی برای نجات زن و مردی که از لحاظ ناسازگاری خلیقات نمیتوانند باهم زندگی کنند و بهترین دواى براء الساعه اجتماعی آنها طلاق است بطور قطع ممنوع نمیکرد. شروط و مقررات طلاق را در اسلام اگر مطالعه کنیم خواهیم دید که با بهترین طرزى به لازم ترین وجهی تجویز شده است فرموده مبعوض ترین حلالها نزد خداوند طلاق است و طلاق و رجوعی که در جاهلیت عرب نامحدود بود به دو بار محدود است دفعه سوم یا نگیداشتن زن بطور مروت و خوش رفتاری یا رها ساختن از روی انصاف و نیکی و پیش از اجرای طلاق باید بوسیله انجمن خانوادگی زوجین رسیدگی و تحکیم بعمل آید.

بی مناسبت نیست چند کلمه راجع به محلل که از خصوصیات طلاق در اسلام است گفته شود: بعضی از عقیدین مسیحی مذهب تصور

کرده اند از این راه میتوانند نسبت بشریعت اسلام انتقاد و عیب جوئی کنند که چگونه دستور داده مرد عیال سابق خود را به مرد اجنبی تسلیم نماید تا پس از آن بتواند دوباره او را بزنی بگیرد؛ برای روشن کردن این موضوع قبلاً نظر و هدف اسلام را در خصوص طلاق متوجه شده بعداً قضاوت کنند. اسلام دو نکته اساسی را همواره در این امر مورد نظر قرار داده است یکی آنکه حتی الامکان از وقوع طلاق جلوگیری بعمل آید و اساس خانواده ها که مهد پرورش کودکان و نوزادان است دستخوش هوی و هوس و تأثرات موقتی و عصبانی طرفین و در نتیجه مورد هدم و انحلال واقع نگردد از این نظر طلاق را در عین حال که مجاز و مباح است مبعوض و ناپسند شمرده در مقابل اجراء و امکان وقوع آن هزاران مشکل و شرط ایجاد کرده است بطوریکه میتوان گفت اصل کلی طلاق در اسلام اینست که الطلاق محظور فی نفسه مباح للضرورة آیات ذیل برای اثبات این مدعا کافی است: فان کرهتبا هن فعیسی ان تکرهوا شیئا ویجعل الیه خیراً کثیراً وان خفتن شقاق بینهما فابعثوا حکماً من اهلہ و حکماً من اهلها ان یریدا اصلاحاً یوفق الیه بینهما و ان امرأة خافت من بعابها نشوزاً او اعراضاً فلا جناح علیهما ان یصلحا بینهما صلحاً و الصالح خیر. و در صورتیکه با وجود تمام پیش گیریها طلاق واقع شد و برای اینکه اگر منطق و موجب عقلایی نداشته و صرفاً ناشی از عصبانیت و تأثرات آنی بوده و پس از چند روز موجبات آن بر طرف گردد مرد بتواند دوباره پیوند و ارتباط خانوادگی را برقرار و کودکان را در سایه حفظ و تربیت مشرک پدر و مادر نگاهداری کند حق رجوع را در مدت معینی (عده) برای مرد محفوظ داشته است. و بعولتین اولی بردهن فی ذالک ان ارادوا اصلاحاً نظر دیگر این بوده که در عین حال حیثیت و موقعیت زن را همانطور که

از هر جهت حفظ و رعایت کرده از لحاظ طلاق و امکان رجوع هم محترم بشمارد زنان در عرب جاهلیت مانند گویی که آلت بازی چوگان داران است و سیله هوسرانی مردان و مطلقاً بی قدر و قیمت بودند مردی که زنش را طلاق میداد تا هر چند بار که میل داشت و در هر مدتی که اراده میکرد میتواند با رجوع نماید. اسلام این رجوع بیحد و حصر را بدو بار محدود کرد. الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسان در دفعه سوم اگر طلاق داد بدون مداخله محلل و در دفعه نهم حتی با وجود دخالت محلل بر او حرام است در دفعه سوم رجوع ممکن نیست اولاً باید مرد بالغ اجنبی او را بعقد دائم بزنی بگیرد و با او هم بستر شود و ثانیاً عقد جدید تشریفات جدید و مهریه جدید و رضایت زن را لازم دارد در این صورت اگر طلاق سوم موجب منطقی دارد مرد طلاق میدهد و طلاق سبب رفاه حال زن و مرد است و اگر ناشی از تأثرات سطحی است این مرتبه مرد از بیم مشکلاتی که در پیش دارد خاصه بر خوردی که بتعصب و غیرت او میکند از اجرای صیغه طلاق و استفاده از این حق خودداری مینماید پس اسلام با پیش بینی موضوع محلل بین دو نظر اساسی شرعی خود جمع کرده است. پیغمبر (ع) فرموده «آیا بشما از بز عاریتی خبر ندهم؟ پرسیدند چیست فرمود محلل است. نفرین خدای بر او و بر کسی که عیال خود را بدین وسیله بر خود حلال میسازد»

۲ - وقور طلاق .

بطوریکه سابقاً دیدیم سزاوار اینست که موارد امکان طلاق قبلاً در قانون پیش بینی و امکان وقوع آن بموارد خاصی محدود شده باشد. راست است که در شریعت اسلام اختیار طلاق بشوهر واگذار شده و ممکن است مرد روی عصیانیت و تأثرات آنی یا مقتضیات دیگر عیال

خود را طلاق دهد و در نتیجه طلاق شیوع و رفور پیدا کند ولی باید دید چرا دیانت اسلام چنین اختیاری بمرء داده و از چه راهی این تقیصه را جبران کرده است ؟

قبل از هر چیز باید متوجه بود که اسلام مرد دصنه نبهر را در زندگانی از زن قویتر و فعال تر و متین تر دانسته و بهمین مناسبت بار سنگین امر ارمعاش و کفالت مصارف ضروری عائله را تنها بدوش او تحمیل نموده و از همین نظر اختیار طلاقرا هم با وسپرده و اراده زنرا که ممکن است زود تحت تأثیر احساسات و عواطف غیر عقلانی واقع شده اساس و بنیان خانواده را منحل سازد در آن دخیل ندانسته است باضافه حقی را که قرنهای متمادی مردها در اقوام و ملل مختلفه بخود اختصاص داده بودند و با نهایت بیرحمی و خشونت از آن استفاده میکردند (مختصری از آنرا در دیانت یهود و قانون حامورابی و شریعت برهما و بودا در چین و هند دیدیم) اسلام نمیتوانست در عرض چند سال از آنها سلب و بزنانی که هنوز شایسته هزار یك آزادی و استقلالی که با آنها عطا کرد نبودند حق اعمال اراده در این امر خطیر اجتماعی بدهد اینست که برای محدود کردن اختیار مردان از دو طریق مؤثر و نافذ اقدام نمود یکی از راه تربیت اخلاقی و تحکیم پایه ایمان بخداوند و مقررات آسمانی و دیگر بوسیله جعل موانع و شرائط فوق العاده و مشکل در راه اجرای طلاق

از راه تربیت طوری مسلمانانرا تربیت کرد که هیچگاه مردمتدین و مومن بمقررات دینی نمیتواند بمیال خود ظالم کرده او را روی هوسرانی و شهوت پرستی بدون اینکه مرتکب گناهی شده باشد طلاق دهد بحدی توصیه در باره خوش رفتاری دو همسر با یکدیگر در نظر اسلام و پیغمبر اسلام اهمیت داشته که علاوه بر مواقع عادی و معمولی در موارد حساس

مثل آخرین وصیتی که در دم واپسین زندگی کرده و خطبه‌ای که در آخرین حج تشریفاتی در برابر یکصد و بیست هزار مسلمان ایراد فرموده نیز خوش رفتاری با زنان را گوشزد کرده آنرا جزو شرائط ایمان کامل و خداشناسی قرار داده است. در صدر اسلام رعایت جانب زن و انصاف دادن در حق او بقدری شایع بود و پیشوایان اسلام این موضوع را بحدی عملاً ترویج کردند که قهراً بد رفتاری با زن و طلاق بیهوده موجب سرزنش و شکست اجتماعی مرد بشمار میرفت.

از نظر جعل موانع چنانچه در کیفیت طلاق در اسلام دیدیم بایستی قبلاً بین مرد و زنی که اختلاف و شقاق نزدیک است منجر بطلاق و قطع رشته زناشویی گردد تحکیم بعمل آید اگر اصلاح پذیر نبود بایستی طلاق در محضر حاکم یا حضور دو نفر شاهد عادل بصیغه مخصوصی ادا شود. طلاق دهنده باید عاقل، بالغ، قاصد و مختار باشد. طلاق گیرنده باید نحالی از حیض و نفاس و در طهر غیر موافقه باشد. شهود باید مرد و عادل واقعی باشند. صیغه طلاق باید صریح و غیر معلق بشرط باشد. در مجلس واحد بیش از یک طلاق نمیشود داد. در ایام عدّه زن باید در خانه مرد سکونت کند اگر موجب طلاق تأثرات موقتی بوده قهراً در عرض چند روز حالت شوهر آرام شده و عصبانیت او تسکین خواهد یافت. با کوچکترین عملی که حکایت از میل شوهر بکند رجوع محقق خواهد شد و اگر طلاق روی جهات اساسی و ناسازگاری واقعی دو همسر واقع شده یا مرد واقعاً میل ندارد باعیال خود زندگی کند ادامه این زوجیت برای طرفین جز عذاب روح فرسا چیزی نیست و از هر نظر بهتر است بوسیله طلاق خاتمه یابد باضافه چون معمولاً زن در مدت زناشویی روی صمیمیت و وحدت منفعت مهریه خود را مطالبه نمیکند پس از طلاق باید مرد مهریه